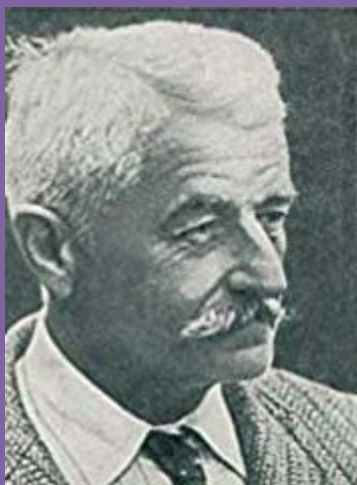
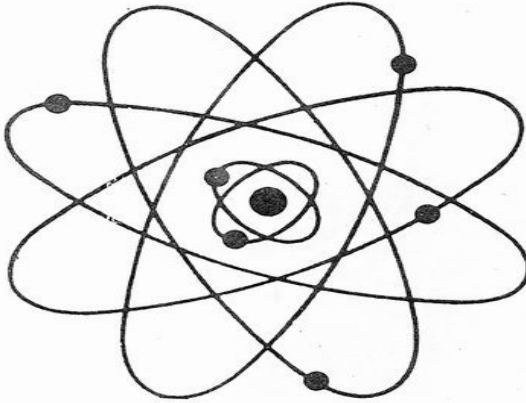


وحدت مادی عالم هستی



د. گریبانوف



وحدت مادی عالم هستی

مسأله وحدت جهان در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم با اهمیت بیش تری میان دانشمندان مطرح شده بود. در آن زمان با کشف الکترون، رادیو اکتیویته و تغییر جرم اجسام متحرک (الکترون و دیگر ذرات درون اتم) غوغایی در محافل علمی به پا شده و پایه های علوم در حال تغییر بود. مدت ها پیش از آنکه چنین اکتشافات عظیمی تحقق یابد، ماتریالیست های متافیزیکی، یعنی ماتریالیست هانی که به دیالکتیک واقف نبودند، به مادیت جهان پیرامون انسان می اندیشیدند و به وحدت مادی جهان معتقد بودند. اینان اعتقاد داشتند که ماده خاصه ای عام دارد که آن تغییرناپذیری جرم است، یعنی جهان از اتم ها ساخته شده و جرم اتم ها ثابت است. اما نظر آنان در مورد «تغییر ناپذیری» ماده نمی توانست از ایرادات و انتقادهای خردکننده مصون باشد. اتمی را که به عنوان آخرین جزء تشکیل دهنده ماده می پنداشتند، در واقع آخرین جزء نیست. و جرم جسم نیز مشروط به سرعت است و متناسب با آن تغییر می کند.

فیزیکیان ها و فیلسوفان ایده آلیست با استناد به این واقعیات، به ماتریالیزم دیالکتیک و در نتیجه به نظریه‌ی وحدت مادی جهان می‌تاختند.

آن‌ها به زعم خود تصویر «علمی‌تری» از جهان ارائه می‌دادند و مدعی بودند که نظرشان با یافته‌ها و اکتشافات علم فیزیک مطابقت بیش‌تری دارد. از آن‌زمره است اوست والد نامی که لنین او را به حق شمیدان بزرگ و فیلسوف کوچک نامیده است. او انرژی را واحد عام و جوهر (Substance) جهان به شمار می‌آورد یعنی مفهوم ماده (matiere) را به کلی نادیده گرفته و جهان را متشکل از انرژی می‌دانست. اوست والد معتقد به وجود ماده نبود و انرژی را نیز نسبت به خلقت، مقوله‌ی ثانوی می‌پنداشت.

ماخ فیلسوف ایده آلیست ذهنی (سوپرکتیو)، در این باره نظری دیگر داشت. او معتقد بود که جهان پیرامون ما یعنی اجسام «واقعی» جز آمیزه و مجتمع محسوسات نیست. غیر از محسوسات چیزی وجود ندارد و وحدت جهان را فقط در محسوسات می‌توان پیدا کرد. ماخ تعینات اصلی ماده (حرکت، زمان، فضا) را نیز وابسته به واقعیت عینی نمی‌دانست و این‌ها را خصوصیات ذهنی ساخته انسان به شمار می‌آورد.

لنین در زمانی که چنین نظامی رواج داشت، یافته‌های دانش جدید را با تحلیل علمی انطباق داد و نظریه وحدت (monisme) را با ماتریالیزم دیالکتیک، با جامعیت بیش‌تری، هماهنگ ساخت. تحلیل او از نظر کیفی، نو و براساس جدیدی استوار بود.

حال ببینیم خود لنین مسأله‌ی وحدت جهان را چگونه بررسی کرده است.

از نظر او تصویر جهان، مطابق با دانش طبیعت و ماتریالیزم کنونی، چنین

است:

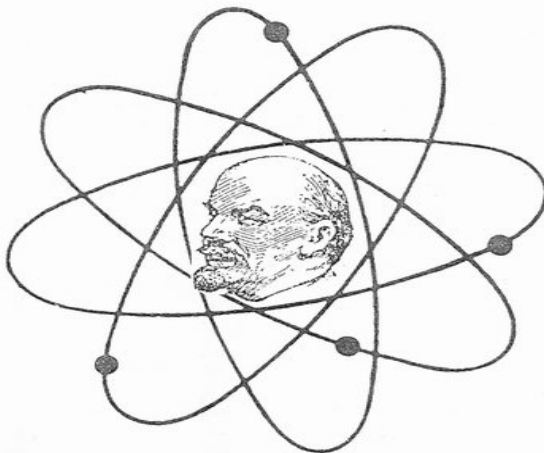
۱- هستی جهان مادی مستقل از ذهن است، و مدت ها پیش از انسان، و ما قبل هرگونه «تجربه بشری» وجود داشته است.

۲- شعور و تصورات و مانند آن ها فرآوردهای ماده (یعنی جهان فیزیکی) است: کارکرد عالی ترین صورت ماده، یعنی مغز انسان است.

لنین با استناد به اکتشافات علم فیزیک و تعمیم آن ها، ماهیت خطاها و کژپنداری های دانشمندان و فیلسوفان پیشین و معاصر خود را روشن ساخته و در این باره نوشته است: «فیزیک در ایده آلیزم گم شده بود: اساساً به این علت که فیزیکدان ها دیالکتیک نمی دانستند.» این ها (فیزیکدان ها و دانشمندان ایده آلیست) با ماتریالیست های متافیزیکی که نظراتشان دیگر فرسوده و متزلزل بود، سخت در افتاده بودند، اما یارای مقابله با ماتریالیزم دیالکتیک را نداشتند. در همین زمان اکتشافات عظیمی صورت می گرفت و پهنه شناخت ماده وسیع تر می شد. اساس پندارهائی چون تغییرناپذیری ماده، و اعتقاد به مطلق بودن کیفیات ماده از جمله، نفوذناپذیری جرم؛ سکون (inertie) ، و مانند آن، فرو می ریخت. معلوم شد که این خواص ماده نسبی و ذاتی آن است و در عین حال تجرید حالات متفاوت ماده است و به هیچ وجه آن طور که تصور می شد مطلق نیست. ماتریالیزم پیش از پیدایش فلسفه ی ماتریالیزم علمی، عناصر و خواص ماده را لایتغیر می دانست. پس از بطلان پنداره های جزمی (تغییرناپذیری جرم، مطلق بودن خواص ماده و نفی حقیقت مادی جهان) که اساس ماتریالیزم متافیزیکی را تشکیل می داد، راه تبیین وحدت مادی جهان هموار شد.

لنین نشان داد که فلسفه علمی تنها یک صفت ماده را مطلق می داند و آن حقیقت عینی و استقلال آن از ذهن است. این صفت، ذاتی تمامی جهان، همه ی

حالات ماده و همه‌ی ترکیبات و تنوعات آن است. از این رو در بررسی پدیده‌ها و حالات جهان هستی نخست باید به این پرسش پاسخ داد: آیا این‌ها به‌طور



عینی و از ذهن ما وجود دارد؟ لنین با استناد به اطلاعاتی که در مورد ساختمان اتم حاصل شده بود به این پرسش، پاسخ داده چنین نتیجه می‌گیرد: اجسام جدید (الکترون و دیگر ذرات درون اتم) همانند اجسامی که پیش از این شناخته شده‌اند، در سیطره قوانین فیزیک است. جهان ذره (microcosmos) همچون جهان کلان (macrocosmos)، مستقل از ذهن ما وجود دارد. لنین در باره‌ی این سؤال که «...آیا الکترون، اثیر (ether) و مانند آن‌ها در خارج از ذهن، به مثابه واقعیت عینی وجود دارد»، چنین می‌نویسد: «...دانشمندان بی‌تردید باید همواره به این سؤال پاسخ مثبت بدهند؛ چرا که آن‌ها از هستی طبیعت پیش از پیدایش انسان و پیش از پیدایش ماده آلی مطلع‌اند. بدینسان پاسخ به این سؤال به سود ماتریالیسم تمام می‌شود...»

(لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۸ ص ۲۷۶)

شاید این پرسش مطرح شود که چرا لنین فقط از الکترون صحبت می کند در حالی که جهان ذره شامل ذرات (micro object) دیگری نیز هست. واقعیت این است که در آن روزگار از نخستین اجزای سازنده اتم فقط الکترون را می شناختند. از این رو تصور می شد که اتم ها یعنی همه ی جهان از الکترون ساخته شده. در این زمینه تحلیل فلسفی لنین از مسأله ی وحدت جهان با اتکای به دستاوردهای علمی اهمیت فراوان دارد. لنین ثابت کرد که جهان، در تحلیل نهائی، مادی است.

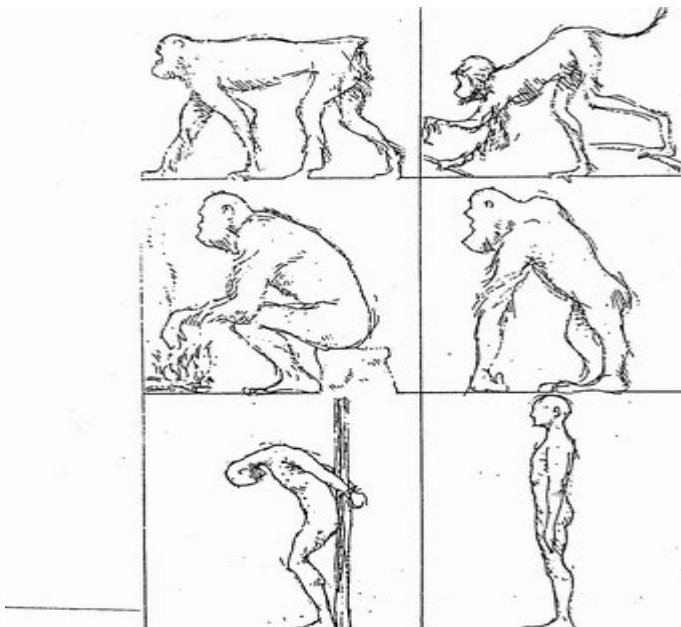
بررسی او در باره وحدت مادی جهان براساس تلفیق اصل تکامل با اصل وحدت جهان بناشده. این تلفیق از نظر فلسفه ی علمی اهمیتی بسیار دارد. لنین در این باره می نویسد: «... اصل عام تکامل را باید با اصل کلی وحدت جهان یعنی طبیعت، حرکت، و ماده تلفیق کرد...» (مجموعه آثار ج ۲۹ ص ۲۲۹) بدون چنین تلفیقی، تبیین وحدت طبیعت زیستمند و نازیستمند، یا زنده و مرده، ممکن نخواهد بود.

در این نکته تردیدی نیست که اتم های سازنده دو قلمرو طبیعت، یعنی جهان زیستمند و نازیستمند، از الکترون های مشابهی تشکیل شده؛ اما در آن زمان ساز و کار (مکانیزم) پیدایش جهان آلی و غیرآلی، از جمله چگونگی تکوین شعور و نیز پدیده های اجتماعی، برای خیلی ها نامکشوف بود. با تلفیق دو اصل یاده شده بود که این قضیه روشن شد.

لنین در انتقاد از نظر ماخیستی وحدت جهان، نه تنها دستاوردهای علم فیزیک بلکه تمام تحقق های دانش معاصر خود را به یاری می گرفت.

از آن جمله بود کشف مهم فیزیکدان نامی؛ ماکسول، دانشمندان پیش از او نور را صورتی از ماده به حساب نمی آوردند و معتقد بودند که نوسانات اتر

موجد آن است. ماسکول اعلام کرد که نور همان امواج الکترو مغناطیسی است. این نظریه در نیرو بخشیدن به نظریه وحدت مادی جهان نقش مؤثری داشت. با شناخت اتم سامان میان اشکال گوناگون ماده از بین رفت. بدینسان ثابت شد که اتم ها سازنده مواد گوناگون ساختمانی مشابه دارند.



شناخت پدیده تبدیل و تحول طبیعی یک ماده به ماده‌ی دیگر (مثلاً رادیوم به هلیوم) در استحکام نظریه وحدت مادی جهان، نقش مهمی داشت. لنین کشف مذکور را از نظر اهمیت آن با کشف قانون بقاء و تبدیل انرژی مقایسه کرده است. با کشف قانون بقاء و تبدیل انرژی، مبنای وحدت اشکال گوناگون و به ظاهر پراکنده موجود در طبیعت شناخته شد و بدینسان همه‌ی این نیروها در یک نیروی کلی، یا انرژی به معنای عام، وحدت یافت.

پس از کشف «جهان نره» و «جهان کلان» معلوم شد که میان آن‌ها سامان ثابت و مطلق وجود ندارد. لنین نیز، چون مارکس و انگلس، تصریح کرد که تعیین مرز و تمایز در طبیعت صرفاً برای تشخیص نمودهای متفاوت آن است و میان پدیده‌های گوناگون تمایز پذیرفتن به معنای انفکاک ماهوی در مادیت آن‌ها نیست.

لنین با اتکای به این دستاوردهای علمی توانست دامنه ماتریالیزم دیالکتیک و نیز نظریه وحدت مادی جهان را گسترش دهد.

* * *

با توسعه‌ی بعدی علم فیزیک صحت ماتریالیزم دیالکتیک بیش از پیش به اثبات رسید. از جمله تنوری، انیشتن مکانیک کوانتوم و فیزیک ذرات اول، به استحکام کلی‌ترین قانون حاکم بر تکامل طبیعت، تفکر و جامعه، یعنی ماتریالیزم دیالکتیک، یاری کرد.

در فیزیک کلاسیک، تبیین جهان در سیطره چهار مفهوم اساسی زمان، فضا، ماده و حرکت انجام می‌گرفت. این مفاهیم را مجرد و مطلق و مستقل و متمایز از یکدیگر می‌پنداشتند، و هیچگونه رابطه‌ای بین فضا و ماده نمی‌شناختند. چنین تصور می‌شد که از تغییر ماده هیچگونه تغییری در ظرف یا بُعد مکانی اجرام مادی (یعنی فضا) پدید نمی‌آید. دانشمندان فیزیک زمان را مستقل و جدا از ماده می‌دانستند و معتقد بودند که زمان، پابندگی یکسان و یکنواختی است که خارج از ماده جریان دارد. نیوتون نشان داده بود که زمان در همه‌ی جهان هستی با آهنگی یکنواخت جریان دارد و حرکت نیز به عنوان مقوله‌ای بیرون از ماده تلقی می‌شد. در دوره فیزیک کلاسیک دانشمندان تصور می‌کردند که حرکت ارتباطی به ماده ندارد و به هیچ وجه در ساختمان

و وضعیت درونی جسم تأثیری نمی‌کند. اینان تغییرات ماده را به کُنش‌های درون آن منحصر می‌دانستند. اتم را «آخرین» جزء ماده دانسته آن را تقسیم و تغییر ناپذیری می‌پنداشتند و به تبع نیوتون، برای حرکت سرآغازی «الاهی» قائل بودند.

نظریه‌ی نسبیت انیشتن به فلاسفه‌ی ماتریالیست امکان داد که زمان و مکان را به مشابه‌ی صوری از ماده بررسی و تبیین کنند. معلوم شده است که میدان قوه‌ی ثقل موجود در اطراف هر جرم سماوی در مکان (= فضا) تأثیر می‌گذارد و نیز از آن متأثر می‌شود، این تأثیر به صورت انحنائی (courbure) است که هر چه میدان قوه‌ی ثقل قوی‌تر باشد، بیش‌تر می‌شود. فضا، به خلاف نظر نیوتون، یکسان و یکنواخت نیست. نور کهکشان‌های دور در امتداد خط مستقیم حرکت نمی‌کند بلکه مسیر آن تحت تأثیر شدت میدان ثقل اجرامی که از نزدیک آن‌ها می‌گذرد، انحنائانی می‌یابد. به عبارت دیگر نور اجرام سماوی مسیری «تپه‌ای شکل» دارد.

آهنگ جریان زمان نیز به میدان ثقل و جرم ماده بستگی دارد. در اجرام سماوی عظیم آهنگ جریان زمان در مقایسه با اجرام سماوی کوچک‌تر و کم‌جرم‌تر، کندتر خواهد بود. چرا که در این اجرام جریان همه‌ی فرایندهای مادی کُند است. به دنبال تدوین نظریه‌ی نسبیت معلوم و ثابت شد که مکان و زمان به هیچ وجه جوهرهای مستقل و مجردی نیست و کاملاً به ماده وابسته است.

با این همه هنوز هستند دانشمندانی که به متافیزیک چسبیده‌اند و از این واقعیت می‌گریزند. اینان زمان و مکان را همچنان جدا از ماده می‌دانند. برای مثال، جیمز ویترو اخترشناس انگلیسی معتقد است که زمان با جهان مادی همراه است ولی بطور منترع و مستقل از آن هستی دارد (جیمز ویترو، فلسفه

طبیعی معاصر، مسکو ۱۹۶۳ ص ۴۷، متن روسی). همه تلاش این گروه از دانشمندان این است که اساس وحدت مادی جهان را متزلزل کنند.

نظریه‌ی نسبیت انیشتن نشان می‌دهد که بین زمان و مکان ارتباط متقابل و وابستگی وجود دارد. بنابه این نظریه، زمان و مکان در واقع مقوله‌ی واحد است که باید آن را زمان و مکان نامید. بدینسان تغییر شکل مکان بناگریز تغییر زمان را ایجاد می‌کند. فرض کنیم که یک سفینه فضایی با سرعت زیاد در حال دور شدن از زمین باشد. نظریه نسبیت انیشتن ثابت می‌کند که سرعت سیر زمان در این سفینه همراه با افزایش سرعت کندتر طول خود جسم متحرک کم‌تر می‌شود. به عبارت دیگر همراه با افزایش سرعت فاصله‌ی زمانی بزرگ‌تر، و فضا تنگ‌تر می‌شود. برعکس کاهش سرعت به کاهش فاصله زمانی و افزایش طول منجر می‌شود. این مسایل به ظاهر گنگ و نامفهوم نه تنها از طریق ریاضی بلکه در عمل نیز تأیید شده است. برای مثال، ما زمان حیات اجزاء نخستین (اجزای اتم) را می‌دانیم. با تجربیاتی که در آکسلراتورهای (accélérateur) اتمی به عمل آمده، معلوم شده که زمان حیات این اجزا و تغییرات آن‌ها کاملاً با نظریه‌ی نسبیت انطباق دارد.

با این حال نظریه‌ی پیچیده انیشتن را همه یکسان درک نکرده‌اند. دانستیم که زمان و مکان ارزش نسبی دارند. بنابراین ارزش آن‌ها در دو دستگاه متحرک یکسان نخواهد بود. این واقعیت را گروهی از فیلسوفان و دانشمندان بی‌خبر از فلسفه علمی، به منظور توجیه نظرات ماوراءطبیعی (متافیزیکی) خود تحریف کرده‌اند. این‌ها این‌طور نتیجه می‌گیرند که زمان و مکان کمیت‌های عینی نیستند، و در نتیجه نمی‌توانند صورتی از هستی جهان مادی باشند. برای

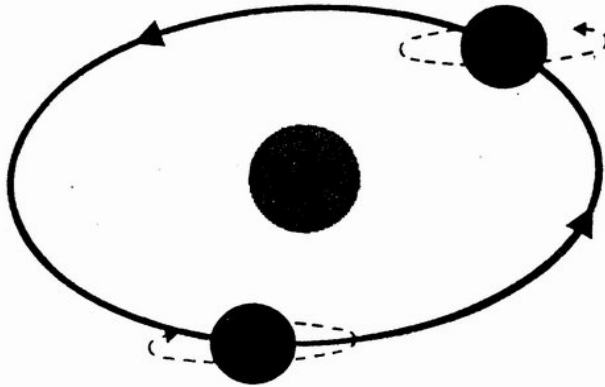
مثال، بارنت زمان و مکان را صورتی از شهود (intuition) به شمار می آورد. (Barnett ما، کیهان و انیشتن نیویورک ۱۹۵۲، ص ۲۱).

تعداد این نظرات انحرافی زیاد است. چنانکه می بینیم بی اطلاعی از دیالکتیک به تحریف نسبیت، که نظری علمی است، منجر می شود. نظریه‌ی نسبیت، موقعیت ماتریالیزم دیالکتیک و نیز نظریه‌ی وحدت مادی جهان را بسیار محکم کرده است. برای مثال براساس نظریه نسبیت ثابت شده که حرکت هر جسمی در میدان ثقل آن در سیطره قوانین میدان ثقل مذکور است. از سوی دیگر، مشخصات میدان ثقل در رابطه با حرکت و جرم مادی تعیین می شود.

در دانش فیزیک معاصر، مسایل دیگری مطرح است که هر یک به نوبه‌ی خود، مؤید نظریه‌ی وحدت مادی جهان است. مثلاً، ثابت شده که امواج الکترومغناطیسی ماهیت مادی دارد، و نیز معلوم شده که این امواج به همه جا راه می یابد و رابطی همه‌ی شمول اجرام و ذرات و اجزای نخستین است. با این اکتشافات هم اساس نظریه وحدت مادی جهان محکم تر شده است.

با این حال همزمان با این اکتشافات فیلسوفان و فیزیکدانان در تشریح وحدت جهان با دشواری هانی مواجه شده اند. دانش کنونی به همه‌ی مسایل مربوط به وابستگی متقابل دو قلمرو مادی (ماده و میدان) پاسخ نمی گوید.

در نتیجه آزمایش‌های علمی معلوم شده که امواجی که در هم تداخل می کنند انقطاع نمی یابند. ذرات و امواج، در فیزیک کلاسیک، بصورت مجرد و مطلق مطرح شده است. اما با پیشرفت اعجاب آور فیزیک معاصر دیگر نمی توان به تعارف فیزیک کلاسیک بسنده کرد. معلوم شده که بین «میدان» و ذرات مادی مطرح بود، بطور بنیادی تفاوت کرده است. ماکس پلانک، فیزیکدان بزرگ،



ارتباط متقابل وجود دارد. بدینسان، مفهوم «میدان» با آنچه در فیزیک کلاسیک مدت ها پیش از پایه گذاری مکانیک کوانتوم، ثابت کرده است که اتم می تواند مقادیر جزئی پرتو را جذب یا منتشر کند. این پرتو را اصطلاحاً کوانتوم می گویند. انیشتن نظر داد که نور به صورت کوانتوم انتشار می یابد. معلوم شد که میدان الکترومغناطیسی (نور) برخلاف تصورات پیشین دارای همان خواص جرمی (corpusculaire) است که در همه ارتباط ذرات مادی مشترک است.

بدینسان امواج الکترو مغنطیسی را می توان مجموعه ای از ذرات به شمار آورد که فوتون (photon) نام دارد. لویی دوبرول کشف کرد که میدان خاصی جرمی و ذرات نیز بالعکس، خواص موجی دارد. پس از اینکه انشقاق الکترون از اتم شناخته شد و دانشمندان توانستند در آزمایشگاه به آن تحقق بدهند، دیواری که میان این دو کیفیت مادی بود فرو ریخت. با توجه به تعارف

فیزیک کلاسیک، این پرسش پیش می آید که چگونه می توان دو کیفیت متمایز را در یک کیفیت وحدت داد؟

فیلسوفان و فیزیکدانان وابسته به دو زمره ماتریالیزم و ایده آلیزم، به این پرسش پاسخ متمایزی داده اند. ایده آلیست ها می گویند که یک شی در آن واحد نمی تواند دو کیفیت متمایز داشته باشد. یعنی وقتی که ذره - شی (microobject) کیفیتی جرمی کسب کرد دیگر نمی تواند در همان زمان کیفیت موجی هم داشته باشد و بدیهی است این نظر، نظر دانشمندان است که دیالکتیک نمی دانند. از این رو نمی توانند وجود لحظات (ممان moment) متعارض یا به عبارت دیگر کیفیات مختلف را با هم و در کنار هم بپذیرند. از آن زمره، رایزنباخ، فیزیکدان آمریکایی، در این باره می نویسد: «... کشف لئوی دوبرول مستقیماً این مفهوم را به ما نمی دهد که امواج و ذرات در یک لحظه می توانند با هم وجود داشته باشند. مفهومی که از این کشف مستفاد می شود، نامستقیم است؛ به این شرح که برای یک واقعیت فیزیکی می توان دو تغییر قابل شد که هر یک می تواند حقیقت داشته باشد؛ اما هر دو آن ها را، نمی توان در یک کیفیت، واحد دانست...» (رایزنباخ، ظهور فلسفه علمی، ۱۹۴۵، ص ۱۷۵)

گروه دیگر دانشمندان وجود کیفیت موجی و ذره ای را در یک شی قبول دارند. واپلوف در این می نویسد: «ماده، یعنی جسم، و نور در آن واحد کیفیت موجی و هم جرمی دارد، اما در کل نه یک موج و نه آمیزه ای از این دو» (س. ای. واپلوف، مجموعه آثار، جلد ۴، انتشارات فرهنگستان علوم شوروی، ۱۹۵۶، ص ۱۹۱، متن روسی).

چنین تعاریفی از این واقعیت نشأت می‌گیرد که فیزیک امروزین اشیای مختلفی را از نظر کیفی کشف کرده و هر یک با کیفیات ویژه اش متمایز از ماده ای است که سابقاً فیزیکدانان، کیفیات آن‌ها را بررسی می‌کردند. این کیفیات را نمی‌توان با مفاهیم فیزیک کلاسیک در باره ذره و موج انطباق داد. این دسته از دانشمندان، یعنی ماتریالیست‌ها، صور به ظاهر مختلف ماده-میدان را به هم مرتبط و وابسته می‌دانند.

با این همه مکانیک کوانتوم که بررسی چنین مسائلی در حیطه آن است، نتوانسته سنتز موج و ذره را بیان کند و این سنتز را به مثابه ماده ای ویژه از جهان ذره بشناسد.

نظریه میدان کوانتیک این مسأله را به خوبی توجیه کرده است. میدان کوانتیک از نظر کیفی با مفهوم «میدان» در فیزیک کلاسیک، متفاوت است. این صورت مادی، با کیفیات ویژه ای که دارد بسته به حالت آن می‌تواند به صورت میدان با ذره وجود داشته باشد. ذرات نخستین، که شمارشان (آنچه تاکنون کشف شده) بیش از سی تا است، سازندهی میدان کوانتیک است. یعنی میدان کوانتیک صورت ویژه ای از ماده مختص ذرات است. نظریه‌ی میدان کوانتیک ارتباط بین صور متمایز ماده را روشن می‌سازد. تبدیل و وابستگی متقابل ذرات نخستین به یکدیگر چنان که در همین اواخر به اثبات رسیده، شرط وجودی آن‌هاست.

به طور کلی همه‌ی اکتشافات فیزیک مدرن، صحت نظریه وحدت مادی جهان را، تأیید می‌کند.

با این همه فلسفه و علم در خدمت سرمایه داری به رخم واقعیات به عبث، با تمام قوا تلاش می‌کند که برای تبیین ایده‌آلیستی جهان، پایه‌ی منطقی بیابد.

برای مثال، پیروان مکتب اصالت تعدد (کثرت گرایان، pluralist) وحدت مادی جهان (نظریه‌ی کمونیستی مادی) را باطل می‌دانند. اینان معتقدند که جهان وحدت ندارد، و میان اجزای آن وابستگی متقابل وجود ندارد. و قوانین مادی بر آن حاکم نیست. به موجب آموزش‌های آنان، فرایندهای متنوعی که ما با آن‌ها مواجه ایم، هیچگونه ارتباطی با یکدیگر ندارند و بر هم تأثیر نمی‌گذارند. جهان از نظر آنان همانا اجتماع اتفاقی و در هم پدیده‌های طبیعت است. ماتیس فیلسوف ایده‌آلیست فرانسوی، در این باره می‌نویسد: «واقعیت جهان احاطه‌کننده ما عبارت است از آشفتگی در زمین و اغتشاش در جهان سماوی» (Universelle Vol. III. P. ۱۹۵۶ P. ۱۱۲ G. Matisse) راستای غیرعلمی دیگری از فلسفه بورژوازی که با حدّتی عجیب به فلسفه علمی می‌تازد، پرسونالیسم (اصالت شخص) نام دارد. پیروان این مکتب که خود را دوستدار علم می‌خوانند، با قاطعیت تمام نظر فلسفه علمی را در مورد ماده در حدّ اعلاّی تکامل، یعنی مغز انسان، رد می‌کنند. این‌ها برای روح اهمیت اساسی قایل اند و هیچ قانونی را حاکم بر طبیعت نمی‌دانند. شمار این مکاتب ضدعلمی زیاد است که اینجا از ذکر آن‌ها چشم می‌پوشیم.

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۰